



## مکتوبات و نامه‌ها

مکتوب یک از مسافریں از از میر	ص ۱۰	شماره ۱۴	سال ۶
مکتوب خانم‌های عثمانی	ص ۱۴ و ۱۵	شماره ۱۴	سال ۶
مکتوب از کلکته	ص ۳ و ۴	شماره ۱	سال ۷
مکتوب از کرمان	ص ۷	شماره ۲	سال ۷
مکتوب دردناک از کازرون	ص ۵ و ۶ و ۷	شماره ۳	سال ۷
مکتوب جناب ستارخان از تبریز	ص ۵	شماره ۵	سال ۷
مکتوب یک از مسافریں از عربستان	ص ۱۰ و ۱۱	شماره ۷	سال ۷

### مکتوب یک [یکی] از مسافریں از از میر

در ماه جمادی که از مصر حرکت کردم محض برای دیدنی دوستان به از میر آمدم. بعد از دیدار رفقا از برای حرکت روانه به کشتی می‌شدم که بدبختی وقتی چشم باز کردم خود



را در بستر دیدم، شکسته و خونی و تا این سه ماه پرستار و غم‌خوار جناب جلالت مآب اجل آقای مشیر منصور قنسول جنرال بوده‌اند، در صورتی که خودشان گرفتار ناخوشی بودند، مرا خیلی شرمنده و خجالت زده کردند. خواهش می‌کنم که از طرف بنده به قلم مبارک عذرخواهی بفرمائید که سایرین یاد بگیرند.

دیگر تبعید نمودن دو نفر شریر (محمد سامی و حاجی غالب) که از قدیم این‌جا و قونسلگری مستخدم بودند و جناب مشیر حضور محض آسوده‌گی و میل مردم و حفظ ناموس ملت و شئون دولتی آن‌ها را از قونسلگری بیرون کردند. انجمن اتفاق از میر و سفارت کبرا حتی (حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای و حاجی حسین آقا تبریزی که آمده بودند به از میر) همه از طرد این دو نفر اظهار رضایت از جناب مشیر حضور جنرال قونسول نمودند.

پس از آن‌که این دو نفر دست‌شان از قونسلگری کوتاه شد. این طرف آن طرف افتاده بنای نمایی و بدگویی از مشروطیت و غیره به درجه‌ای که زبان به فحاشی گشاده، با این گونه حرکات باز مشیر حضور اغماض کرده که دست بکشند. سکوت معزی‌الیه را این دو نفر باعث جسارت دیده، در صدد سوء قصد به جناب حاجی محمدباقر آقا تاجر اصفهانی که یک [یکی] از اعضای انجمن اتفاق بوده، بلکه سوء قصد هم برای جناب مشیر حضور داشتند. این فقرات ملت را به هیجان آورده، باز جناب مشیر حضور خواستند بلکه این دو شریر آرام بگیرند، ملت را امر به صبر و تأمل می‌دادند که ناگاه یک شب این دو نفر مست با حربه به طرف قونسلگری می‌آیند که دیگر توقف در چنین مورد جایز نبوده، به پولیس خبر دادند که در آن حالت مستی گرفته، فردا هر دو را از راه حلب و بغداد به حدود ایران تبعید کردند که اولیای دولت در ایران آن‌ها را به مجازات برسانند. انجمن اتفاق ایرانیان از میر و سایرین تشکرنامه نوشته خدمت جناب مشیر حضور جنرال قونسول فرستادند که جوف فرستادم.

### مکتوب خانم‌های عثمانی

بنا بر اخباری که امروز در روزنامه منتشر است وزیر فوائد عامه (کابریل افندی نور ادونکیان) از روزنامه طنین شکایت کرده، هزار لیره که برای انشای کشتی‌های جنگی





عثمانی صرف خواهد کرد مطالبه می‌کند. از روزهای اول دوره مشروطیت روزنامه طنین مقام شریف را پر کرده و در جنگی که با استبداد اعلان شجاع‌ترین جنگجویان ما بود در ۱۳ آوریل به دست ارتجاعیون مهندم شد و در روز اول برقراری مشروطیت دوباره توزیع و منتشر گردید. ما، زن‌های روم ایلی، همیشه برای پیشرفت این روزنامه فداکار صادق و وطن‌پرست دعا می‌کردیم. و امیدوار بودیم حتی به یک لحظه تکالیف مقدسه خود را از دست نگذارد و هیچ‌وقت به تصور ما نمی‌آمد که قانون جدید انطباعات بتواند برای طنین منبع یک بدبختی تازه ارتجاعی بشود. و حالا بی‌اندازه دل‌های ما پر از اضطراب و تشویق است. چه می‌بینیم که این بدبختی غیر متصوره تقریباً نزدیک به حد امکان رسیده است. ما می‌دانیم روزنامه طنین که به تمام منافع شخصیه تحقیر می‌کند خیلی غنی نیست و این فقر برای او افتخار است. ما می‌خواهیم روزنامه طنین که هر صبح وقت قرائت او را با بوسه و نوازش‌های خود پر می‌کردیم بتواند در آینده نیز مثل گذشته در میدان شرف و عفت مبارزت کند.

بلی، صدای طنین هر صبح باید به گوش‌ها برسد و از این رواست که ما، زن‌های سلانیک، حاضر شده‌ایم که در راه او نه تنها هزار لیره بلکه ده هزار و اگر لازم شد صد هزار لیره (یعنی یک کروور تومان) فدا کنیم ما انگشترها و جواهرهای خودمان را فروخته و جهیز دخترهای خود را نیز به آن ضمیمه [می‌کنیم] برای این که مبلغ لازمه برای طنین را به او بدهیم، حاضر شده‌ایم. تمام این فداکاری‌ها برای ما آسان است و تحمل یک روز نشر نشدن طنین را نداریم.

### مکتوب از کلکته

در شماره ۱۰ و ۱۲ مقاله «زایر عوض تنگستانی» ملاحظه شد. چون مقاله مطول بود گویا به غیر از اهل معارف و بعضی که کارشان کم است به خواندن تماش نائل نشوند. اگر مقصود صاحب مقاله کشف مطالب هرمز و قشم و میناب یا از زرنگی یک نفر تاجر طرار یا دزدان ملت شکار و خیانت‌های صدر اعظم بوده، گمان می‌رود آنان که باید بخوانند به واسطه طول کلام نخوانند، و هم گمان نمی‌رود که آنان که از این مقاله متنبه شوند رفع مفاسد را از خود بکنند.

چنانچه در همین اوقات روزنامه ایران نو شماره (۳۴) مکتوبی به امضای مجیر السلطنه راجع به همین امتیازات نوشته بود، ولی خود ملاحظه بفرمائید اولیای امور چه جواب دادند. بنابراین انصاف بدهید که فرق سکوت حالیه و سبیل چرب کردن صدراعظم سابق چه می باشد. علاوه، در روزنامه شرق شماره (۷) بابت هرمز شرحی نوشته بود، چه نتیجه داد، این مقاله مطوله در شماره های ۱۰ و ۱۲ چهره نما که در مصر است چه نتیجه خواهد داد.

آیا مقصر ملت فقط آن تاجر طرار است یا آن که نیز چشم پوشی رجال دربار ... باز خدا را شکر که چند روزنامه هست که می نویسند و کشف می نمایند.

باری، نگارنده مقاله مطوله در روزنامه چهره نما باز ناقص گذارده و از گوگردهای بستانه و خمیر و قشم اسمی نبرده و از گمرک خانه دولتی بوشهر اشاره نفرموده که همان تاجر طرار منافع کلی می برد، از ممسنی که طولش شصت فرسنگ است چیزی نه نوشته، از اهواز و ناصری و رام هرمز و غیره زبان نگشوده. باری، تلگرافاً خبر رسیده که از نوروز امتیازات معاون خلیج فارس با حضرت سپهدار اعظم است و منافع دولت صد هزار تومان خواهد بود.

### مکتوب دردناک از کازرون

حکومت سهام الدوله در شیراز جای شبه نگذاشته که با این همه خودغرضی، مردم شیراز شهر را منظم و بسادوایر را برقرار نموده اند و امورات را راه انداخته اند، ولی باید دانست مفسدین و اشراری که هر جای خاک فارس هستند دست از شرارت برداشته اند، از این حکومت خوفی پیدا کرده اند، ظلم تخفیف پیدا کرده، چپاول و غارت کم شده یا نه. این فقره ذیل به هم وطنان دور و کازرونی هائی که در بلاد غربت آسوده هستند و به خیالشان برادرانشان در کازرون راحت هستند آشکار می کنند که مردم بی چاره کازرون به چه حالتند و به چه روز سیاهند.

زمانی که آصف الدوله حاکم شیراز بود حاجی محمد کریم خان کشکولی خالوی صولت الدوله را به حکومت کازرون فرستاد و دستور داد که خواجه ابراهیم شریب را قلع و قمع کند، چون که خواجه ابراهیم که کلانتر کازرون بود خونها ریخته، مادرها بی پسر،



زن‌ها بی‌شوهر کرده بود و مال‌ها به یغما برده بود. حاجی کریم خان با توپ و سرباز پس ور نیامد تا به خدعه یک نفر از نوکرهای او را محرک شد تا آن شیریر را کشتند. پس از کشته شدن خواجه ابراهیم، خواجه عبدالله را هم مغلولاً فرستاد به قشقای. مردم مدت‌ها راحت شدند. پس از عزل حاج محمد کریم خان که رفت به قشقای، خواجه عبدالله را رها کرد آمد به کازرون، او هم ارادل و اوپاش را دور خود جمع کرد و بنای کشتن مردم و یغما نمودن مال مردم را گذاشت و تا امروز این شیریر به اسم و رسم چهل نفر آدم را به این مدت کم در کازرون کشته و مال آن‌ها را تمام یغما کرده. غلام‌علی نامی را سرکرده قرار داده می‌کشد، می‌بندد. بدترین کاری که دل مردم کازرون را کباب کرده این است که شب فرستاد در خانه‌ای که علی نام قاتل خواجه ابراهیم بوده، تمام خانه را با اهل خانه که عبارت از ده نفر باشند بزرگ کوچک آتش می‌زنند و از هر طرف راه را می‌بندند تا همگی سوخته و کباب می‌شوند. بعد حکم می‌کند سرهای آن‌ها را از بدن جدا کرده در ملاء عام بریزند و می‌گویند من این جور قصاص می‌کنم. این فقره مردم کازرون را به قسمی ترسانیده که از این محله تا آن محله مثل قبرستان شده، شبانه روز مردم برای خریدن یک لقمه نان یک بار از خانه بیرون می‌آیند. حکومت کازرون پانصد تومان گرفته و راپورت داده که حادثه واقع شده از قضاها حالا مردم بیچاره کازرون بدبخت به که بگویند که چه می‌کشند. تلگراف و پست که همه مواجب خور هستند کجا می‌گذارند کسی درد بی‌درمان خود را به جایی بگوید یا بنویسد. والله این کاغذ را با چشم گریان نوشته و به پای یکی بسته که از راه بیراهه به جایی برساند، که از بوشهر به اداره جنابعالی که خیرخواه ما بیچاره‌گان و خودتان بوده‌اید دیده‌اید برساند، بلکه بنویسید و چاره بکنید که ما از دست رفتیم، پناهی نداریم. ای کاش یک بلانی می‌رسید تا ما را از این زندگی خلاص می‌کرد. خداوند به حق مظلوم کربلا وجود شما را برای ملت ایران باقی بگذارد.

### مکتوب از کرمان

شکرالله که نمردیم و بدیدیم دیدار عزیزان و به مطلب برسیدیم. پس از انهدام مجلس بشیر خاقان تلگرافچی که به آن سفاکی دیده روزگار ندیده بود، مأمور شد که کرمان را نگاهداری کند تا صاحب اختیار کاشانی برسد و سه ماه طول کشید تا او رسید. این



بی‌انصاف سی هزار تومان فقط از ضرب شکنجه و چوب کاری و کتک از مردم گرفت، غیر از تعارفی و پیش کشی، تمام اطراف کرمان را غارت کردند و او آسوده بود. بعضی ملانماها با او همدست بودند تا خلع محمدعلی میرزا رسید. یک خط یک تلگراف از جائی منتشر نشد که همه را توقیف می‌کرد. حتی زمان اعلان مشروطه دروغی که سعدالدوله کرد هیچ کس خبردار نشد، تا شماره‌های (۴) و (۵) چهره نما رسید که آن هم چون جوف بود، مردم را آگاهی داد، باز کسی جرأت نمی‌کرد چیزی بگوید. پس از خلع شاه انجمن ایالتی دایر شد، باز او مانع شد، هر چه تلگراف تظلم کردیم نگذاشت برسانند، یا خودش مشتبه کرد، تا به توسط سیم تلگراف انگلیز تلگرافات کردیم و معزول شد و تا یک ماه قبل در کرمان بود، نمی‌رفت و اشتباه کاری می‌کرد. آخر رفت، نزدیک نائین دزدها او را لخت کردند و آن‌چه از ظلم گرفته بود بردند و حالا در تلگراف خانه نائین مانده. **أَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ.**

### مکتوب جناب ستارخان از تبریز

پس از مقدمات، از این بنده خدمتی به عرصه ظهور نرسیده و مجاهدتی به منصف شهود نه پیوسته که بدان واسطه شایسته تصدیق جریده نگاران و بایسته تمجید سخن سرایان آمیم. و اگر در موردی اظهار حیاتی نموده به واسطه معاونت مجاهدین وطنی بوده که میدان رزم را حبله بزم می‌پنداشتند و همت بلند ارباب قلم (هم چون جنابعالی) شد که به زبان قلم معایب استبداد را به مسامع ایرانیان رسانیدید و ایشان را از کابوس غفلت بیدار ساختید. فرقه‌ای با قوای صوری و طایفه‌ای با قوای معنوی بذل مجهود نمودند که ریشه پوسیده استبداد از خاک ایران کنده شد و نهال مشروطیت به جای او نشانیده گردید.

دیگر آن‌که از آن روزی که این خادم وطن درین مشروع مقدس قدم زده و در تشیید اساس مشروطیت و حفظ حقوق برادران وطنی خود را در جریده مجاهدین حقیقی به عنوان خدمتگذاری معرفی نموده، همواره به طور جهر و علن در مجالس معده کشف نیات خود را نموده‌ام که این خاک پای مجاهدین را مقصودی به جز فراهم آوردن آسایش عمومی و قصر ید استبدادیان در نظر نیست، گاهی که به نیل این مقصود فایز شدم همان دلق برنجی را در برکرده، پی زراعت خود خواهم رفت، چنان‌چه برگفته خود عامل و در



نیت خود راسخ شده اکنون تمامی اموارات دولتی را به مجاری رسمی خود وا گذاشته، رجوع به کسب دیرینه خود نموده‌ام و این سفر هم به جهت مأموریت علیحده که به امر ایالت جلیله بود مصمم گردیدم و به اردبیل رفتم.

خادم ملت: ستار

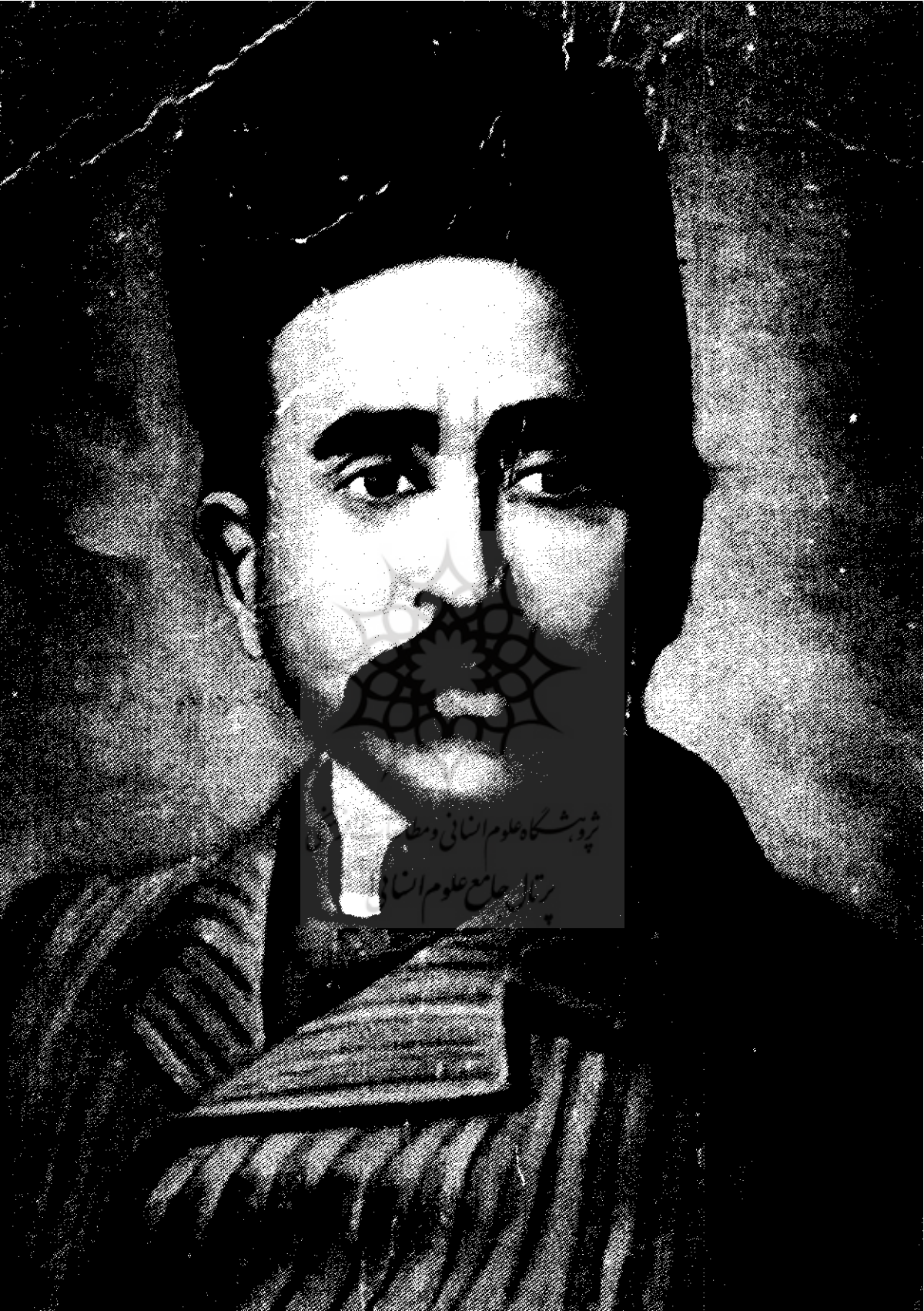
### مکتوب یک [یکی] از مسافری

از عربستان

صفحه (۱۰) شماره (۴) جریده «چهره‌نما» شرحی که در مساوی اعمال حاجی «مفتح‌الملک» کارپرداز «شام» و مأمور مکه مندرج شده بود در انجمنی که چند نفر حاجی هم بود قرائت شد، کلیه اعضای آن محفل هر کدام بیان تفصیلاتی کردند که باعث حیرت شد و مندرجات چهره‌نما را تصدیق نمودند. به قرار مذکور وزارت خارجه یک نظام‌نامه دارد و به موجب آن سوای اجزای قدیمه و اشخاص صاحب دیپلوم نباید خود را جزو آن وزارتخانه نماید و «مفتح‌الملک» نه آن و نه این است، و در دوره استبداد صغیر که هر قاعده و قانون منسوخ و جمهور امور به اراده علیه موکول بوده خود را داخل وزارت خارجه و مأمور شام و غیره نموده و گویا سند استحقاق ایشان همین است که عموی «مفتاح السلطنه» جنرال قونسل هندوستان است و با داعیه مشروطیت طلبی و نطق‌های مشروطه خواهی او که به حرف آسان است و همه می‌توانند، چون در دوره استبداد صغیر در خصوص متحصین سفارت انگلیز خدماتی کرده که در پیشگاه «محمدعلی» مستحسن و مورد مکرمت و بذل انعام و مواجب و مأموریت شده. «مفتح‌الملک» عموی آن‌چنانی ایشان هم مأمور آن‌جاها گردیده است و ظاهراً در شأن ایشان گفته‌اند «ولد الچموش یشبه بالعموش» و به همین جهت در مجلس شورا مذاکره بوده که مفتاح السلطنه مواجب مأموریت خودش را پیش گرفته و به علت صحیحی ترک محل مأموریت کرده، برای مقاصد شخصی «طهران» آمده، لیکن به آن‌ها که این مفتاح‌ها و مفتاح‌ها دارند که آن‌ها را دسته کلید می‌نامند و چیزی نمی‌گذرد که از تنگی قافیه ده به «تفتیح» بپردازند، مشکل است نگارشات حقه جریده چهره‌نما یا مذاکرات مجلس شوری بگذارند نتیجه ندهد. چنان‌چه در ماده منشأ این مفساد که ارفع الدوله است می‌بینیم جریده چهره‌نما مذاکراتی دارد.







پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال چهارم مع علوم انسانی